

درس اول

تاریخ ادبیات

شعر «ای همه هستی ز تو پیدا شده» از کتاب «مخزن الاسرار» نظامی انتخاب شده است.
کتاب «آفریده‌های ساکت خدا» اثر «نانسی سویتلند» و ترجمه‌ی «حسین سیدی» است.
متن درس «تماشاخانه» از کتاب «آفریده‌های ساکت خدا» است.
شعر «رقص باد، خنده‌ی گل» سروده‌ی پروین دولت آبادی است.

معنی و مفهوم درس

ستایش

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده

ای خدایی که تمام هستی و جهان به خاطر وجود تو آفریده و آشکار شده است و انسان به خاطر وجود تو توانا و قدرتمند گشته است.

از پیِ توست این همه امید و بیم هم تو ببخشای و ببخش ای کریم

این همه امید و آرزو و این همه ترس و بیم به خاطر توست. ای خدای بخشنده، هم گناهان ما را ببخشا هم چیزهای خوب را به ما عطا کن. (ببخش.)

چاره‌ی ما ساز که بی‌یاوریم گر تو برانی، به که روی آوریم؟

خدایا چاره ساز و مشکل گشای کار ما باش که ما به جز تو یآوری نداریم. اگر تو به ما توجه نکنی پس ما با چه کسی رازهایمان و دردهایمان را بگوییم؟ (به چه کسی پناه بیاوریم؟)

جز در تو، قبله نخواهیم ساخت گر ننوازی تو، که خواهد نواخت؟

به جز تو کسی را ستایش نمی‌کنیم و حاجتمان را فقط از تو می‌خواهیم. اگر تو ما را مورد لطف قرار ندهی هیچ‌کس نمی‌تواند به ما مهربانی و لطف کند.

یار شو، ای مونسِ غمخوارگان چاره کن ای چاره‌ی بیچارگان

ای همدم و یار همه‌ی غم‌خوارها و مشکل‌دارها، یار و همدم ما باش و ای چاره‌ساز دردهای بیچارگان، مشکلات ما را رفع کن.

تماشاخانه

مثلاً کوه‌های سر به فلک کشیده را با دره‌های عمیق، گل را با خار، زنبور عسل را با خرمنگس، بهار را با زمستان مقایسه کنیم.

مثلاً کوه‌های بسیار بلند را با دره‌های عمیق، گل را با خار، زنبور عسل را با خرمنگس و بهار را با زمستان مقایسه کنیم.

عالم تماشاخانه‌ی شگفتی‌های آفرینش است.

دنیا محل تماشا کردن شگفتی‌ها و عجایب آفرینش است.

این جهان، دفتری است که خدای مهربان، به پاکی و زیبایی در آن نگاشته و می‌نگارد.

این دنیا، مانند دفتری است که خدای مهربان به پاکی و زیبایی تمام در آن نقاشی کرده است و نقاشی می‌کند.

رقص باد، خنده‌ی گل

باد سرد، آرام بر صحرا گذشت سبزه‌زاران، رفته رفته، زرد گشت

باد سردی آرام آرام در صحرا وزید و کم‌کم سبزه‌ها و چمن‌زارها زرد شد.

تک درخت نارون، شد رنگ‌رنگ زرد شد آن چتر شاداب و قشنگ

برگ‌های تک درخت نارون، رنگارنگ شد و آن برگ‌های چترمانند شاداب و زیبایش، زرد شد.

برگ برگ گل به رقص باد ریخت رشته‌های بیدبُن از هم گسیخت

با وزش باد، برگ‌های گل یکی یکی بر زمین ریخت و رشته‌های درخت بید از هم جدا شد.

چشمه کم کم خشک شد، بی‌آب شد باغ و بستان، ناگهان در خواب شد

کم کم چشمه خشک و بی‌آب شد و ناگهان تمام باغ‌ها و بستان‌ها به خواب زمستانی رفتند.

کرد دهقان، دانه‌ها در زیر خاک

کرد کوتاه، شاخه‌ی پیچانِ تاک

کشاورز دانه‌ها را در زیر خاک کاشت و شاخه‌های بلند پیچ در پیچ درخت انگور را کوتاه کرد.

فصل پاییز و زمستان می‌رود

بار دیگر، چون بهاران می‌شود

فصل پاییز و زمستان سپری می‌شود و یک بار دیگر، وقتی که فصل بهار می‌آید.....

از زمین خشک، می‌روید گیاه

چشمه می‌جوشد، آب می‌افتد به راه

از زمین خشک گیاه می‌روید و چشمه‌ها می‌جوشند و آب آن‌ها روان می‌شود.

برگ نو آرد، درخت نارون

سبز گردد، شاخساران کهن

درخت نارون دوباره برگ تازه می‌رویاند و شاخه‌های بزرگ قدیمی سبز می‌شوند.

گل بخندد، بر سر گل‌بوته‌ها

پُر کند بوی خوش گل، باغ را

بر سر بوته‌های گل، غنچه‌ای شکوفا می‌شود و بوی خوش این گل، باغ را پر می‌کند.

باز می‌آید پرستو، نغمه‌خوان

باز می‌سازد در اینجا آشیان

دوباره پرستو آوازخوان و شاد می‌آید و در این باغ لانه می‌سازد.

درس دوم

تاریخ ادبیات

شعر «فضلِ خدا» سروده‌ی سعدی است. داستان «راز گل سرخ» از کتاب «زیباترین قصه‌ها» اثر مهدی مراد حاصل انتخاب شده است.

فضل خدا

فضلِ خدای را، که تواند شمار کرد؟
یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد؟
چه کسی می‌تواند لطف و بخشش خدا را بشمارد یا چه کسی است که شکر یکی از هزاران نعمت خدا را به جای آورد. (هیچ کس قادر به شمارش فضل و نعمت خدا نیست.)

بحر آفرید و برّ و درختان و آدمی
خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد
خداوند، دریا، خشکی، درختان، انسان، خورشید، ماه، ستارگان، شب و روز را آفرید.

اجزای خاک مُرده، به تأثیر آفتاب
بُستانِ میوه و چمن و لاله‌زار کرد
خداوند اجزای خاک بی‌جان را به کمک و تأثیر نور آفتاب به باغ میوه و چمن‌زار و لاله‌زار تبدیل نمود.

ابر، آب داد بیخ درختانِ مُرده را
شاخ برهنه، پیرهن نو بهار کرد
ابر به خواست خدا ریشه‌ی درختان خشک و بی‌جان را آب داد و بهار و سبزه را در شاخه‌ی خشک و خالی درختان قرار داد. (بهار آمد.)

توحید گوی او، نه بنی‌آدم‌اند و بس
هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد
ستایش‌کننده‌ی خدا فقط انسان‌ها نیستند بلکه هر پرنده (آفریده‌ای) که روی شاخه‌های بزرگ زمزمه می‌کند، ستایش‌کننده‌ی خدا است.

درخت گردکان

پیش خودش گفت: «درخت گردکان به این بلندی، درخت خربزه الله اکبر! من که از کار خدا هیچ سر در نمی‌آورم.»
با خودش گفت: «درخت گردویی به این بلندی با میوه‌ای به این کوچکی و بوته‌ی خربزه‌ای به آن کوچکی با میوه-
ای به آن بزرگی، الله اکبر! چه قدر شگفت‌انگیز! من که اصلاً از کار خدا سر در نمی‌آورم.»

تاریخ ادبیات

درس «رازی و ساخت بیمارستان» با تدوین «محمد میر کیانی» و با تلفیق از کتاب «زکریای رازی» نوشته شده است.

شعر «خرد رهنمای و خرد دلگشای» سروده‌ی «فردوسی» است.

رازی و ساخت بیمارستان

بعضی در دل خندیدند و با خود گفتند: «نکند طبیب بزرگ ما، هوس خوردن کباب کرده است.»

برخی با حالتی خاص به او خندیدند و او را مسخره کردند و با خود گفتند: «شاید پزشک بزرگ و مشهور ما، آرزوی خوردن کباب کرده است.»

خرد رهنمای و خرد دلگشای

کزین برتر اندیشه برنگذرد

به نام خداوند جان و خرد

به نام آفریدگار جان و اندیشه آغاز می‌کنم که اندیشه‌ای برتر و بهتر از این (شروع هر کاری با نام خدا) از ذهن انسان نمی‌گذرد.

خرد، دست گیرد به هر دو سرای

خرد رهنمای و خرد دلگشای

عقل، راهنما و دلگشا و کمک‌کننده‌ی انسان در هر دو جهان است.

چو خواهی که از بد نیابی گزند

به دانش گرای و بدو شو بلند

به علم و دانش روی بیاور و با آن رشد کن اگر می‌خواهی که از بدی‌ها آسیب نبینی.

ازیرا ندارد بر کس، شکوه

ز نادان، بنالد دل سنگ و کوه

دل و جان سنگ و کوه نیز از نادان می‌نالد زیرا در نزد هیچ کس بزرگی و شکوه ندارد.

ز دانش دل پیر، بُرنا بود

توانا بود، هر که دانا بُود

هر کس که دانا و عاقل باشد، توانا و قدرتمند است و از دانش و دانایی حتی دل انسان پیر نیز جوان می‌ماند.

درس چهارم

تاریخ ادبیات

درس «بازرگان و پسران» از باب دوم کتاب کلیله و دمنه بازنویسی شده است.
باب دوم کلیله و دمنه، «شیر و گاو» نام دارد.

معنی و مفهوم درس

بازرگان و پسران

از حوادث روزگار بسیار چیزها آموخته بود.

از اتفاقات و حوادث زمانه خیلی چیزها یاد گرفته بود. (با تجربه شده بود).

اندوختن مال از راه پسندیده و تلاش برای مراقبت از آن.

جمع کردن و ذخیره کردن ثروت و دارایی از راه درست و پسندیده و سعی و تلاش برای نگهداری و مراقبت از آن.

هر که در این چند خصلت، کاهلی بورزد، به مقصد نرسد.

هر کس که در این چند ویژگی، تنبلی کند، به مقصد، سرانجام و هدف خود نمی‌رسد.

اگر مالی به دست آورد و در نگهداری آن غفلت ورزد، زود تهیدست شود.

اگر ثروت و پولی به دست بیاورد و در حفظ و نگهداری آن کوتاهی کند، زود فقیر می‌شود.

هر که در اندوختن مال دنیا فقط برای خود تلاش کند، در ردیف چارپایان است.

هر کس در ذخیره کردن مال دنیا فقط برای خودش تلاش کند، مثل حیوانات و چارپایان است.

فروغ آتش را هر چه تلاش کنند کم شود، باز هم شعله‌ورتر می‌گردد.

روشنایی و پرتو آتش را هر چه قدر هم تلاش کنند که کم شود، دوباره روشن‌تر و شعله‌ورتر می‌شود.

دانه هنگامی که در پرده‌ی خاک نهان است، هیچ کس در پروردن آن تلاش نکند چون سر از خاک برآورد و روی

زمین را آراست. معلوم گردد که چیست، در آن حال، بی‌شک آن را بپرورند و از آن بهره گیرند.

هنگامی که دانه در زیر خاک پنهان است، هیچ کس در پرورش و رشد دادن آن تلاش نمی کند. وقتی که سر از خاک بیرون آورد و روی زمین را زیبا کرد، معلوم می شود که چیست. در آن حالت، بدون شک آن را پرورش می دهند و از آن استفاده می کنند.

موش، اگرچه با مردم هم خانه است، چون موذی است، او را از خانه بیرون اندازند و در هلاک آن کوشند. اگرچه موش با مردم در یک خانه است و در یک جا هستند، اما چون موذی و آزار رساننده است او را از خانه بیرون می اندازند و در نابودی آن می کوشند.

درس پنجم

تاریخ ادبیات

متن درس «چنار و کدوئُن» از ناصر خسرو است.
نویسنده‌ی «گلدان خالی»، «دیمی» نام دارد و مترجم آن «نورا حق‌پرست» است.
حکایت «زیرکی» از کتاب «جوامع‌الحکایات» اثر «محمد عوفی» انتخاب و بازنویسی شده است.

معنی و مفهوم درس

چنار و کدوئُن

پرسید از آن چنار که «تو، چند ساله‌ای؟» گفتا: «دویست باشد و اکنون زیادتی است»

بوته‌ی کدو از درخت چنار پرسید که تو چند ساله هستی؟ چنار پاسخ داد دویست سال دارم و اکنون این، عمر زیادی است.

خندید ازو کدو، که «من از تو، به بیست روز برتر شدم، بگو تو که این کاهلی ز چیست؟»

بوته‌ی کدو به او خندید و گفت که «من با گذشت بیست روز از جوانه زدن و رشد از تو برتر و بلندتر شدم جواب بده که علت این تنبلی چیست؟»

او را چنار گفت: که «امروز، ای کدو با تو مرا هنوز، نه هنگام داوری است

چنار به او گفت که «ای کدو اکنون، هنوز زمان داوری میان من و تو نیست.»

فردا که بر من و تو، وزد باد مهرگان آنگه شود پدید، که نامرد و مرد کیست»

فردا که باد پاییزی بر من و تو بوزد، در آن هنگام آشکار می‌شود که مرد و نامرد چه کسی است؟ (چه کسی برتر است؟)

زیرکی

بعد از مدّتی بیامد و زر طلبید، باز نیافت و با هرکس که گفت، هیچ کس درمان ندانست.

بعد از مدّتی آمد و طلایش را جست‌وجو کرد اما پیدا نکرد و با هرکس که درباره‌ی آن سخن می‌گفت هیچ کس راه چاره و درمان آن را نمی‌دانست.

حاکم از جمله‌ی طبیبان شهر پرسید: حاکم از همه‌ی پزشکان شهر پرسید.

حاکم کس فرستاد و آن مرد را طلبید و به نرمی و درشتی زر را بستد و به صاحب زر، باز داد.

حاکم کسی را فرستاد و آن مرد را به نزد خود طلبید (خواست) و به آرامی و تندی (آرامش و خشونت) طلا را پس گرفت و به صاحب آن بازگرداند.

درس ششم

تاریخ ادبیات

شعر «ای ایران» اثر حسین گل‌گلاب است.

معنی و مفهوم درس

سرود ملی

سر زد از افق، مهر خاوران / فروغ دیده‌ی حق‌باوران / بهمن، فرّ ایمان ماست. پیامت ای امام / استقلال، آزادی، نقش جان ماست.

خورشید مشرق زمین، آرام آرام از کرانه‌ی آسمان آشکار شد و این طلوع خورشید، روشنی‌بخش چشم‌های انسان - های خداپاور و فهیم است.

ماه بهمن مثل ماه رمضان، ماه شکوه و بزرگی و ایمان و اعتقاد ماست. ای امام، پیام تو که همان «استقلال، آزادی ...» در جان ما نقش بسته است و ما حاضریم برایش جان دهیم.

شهیدان، پیچیده در گوش زمان فریادتان / پاینده، مانی و جاودان / جمهوری اسلامی ایران.

ای شهیدان، فریاد شما در گوش زمان پیچیده است و آن این است: ای جمهوری اسلامی ایران همیشه پایدار و جاودان بمانی.

خوشا مرز ایرانِ عنبر نسیم که خاکش گرمی‌تر از زرّ و سیم

چه‌قدر خوب و خوش است سرزمین خوش بوی ایران که خاکش از طلا و نقره ارزشمندتر و گرمی‌تر است.

هوایش موافق به هر آدمی زمینش، سراسر پر از خرّمی

آب و هوای ایران با هر انسانی سازگار است و سرتاسر سرزمینش سرسبز و خرّم است.

همه بوستانش، سراسر گل است به باغ اندرون، لاله و سنبل است

سرتاسر باغ‌ها و بوستان‌هایش پر از گل سرخ و زیباست و درون باغ‌هایش پر از لاله و سنبل است.

ای ایران

ای خاکت سرچشمه‌ی هنر

ای ایران، ای مرز پر گهر

ای ایران، ای مرز گران‌قیمت، با ارزش و پرگهر. ای کشوری که خاکت سرچشمه و منشأ هنر و فضیلت است.

پاینده مانی و جاودان

دور از تو اندیشه‌ی بدان

اندیشه و فکر بدان و دشمنان از تو دور باد و همیشه پایدار و جاودان بمانی.

جان من فدای خاکِ پاک میهنم

ای دشمن، ار تو سنگ خاره‌ای، من آهنم

ای دشمن، اگر تو مثل سنگ خاره، محکم و سخت هستی، من هم مثل آهن، محکم هستم. جان من فدای خاک پاک و بارزش میهنم باد.

دور از تو نیست، اندیشه‌ام

مهر تو چون، شد پیشه‌ام

وقتی که مهر و محبت به تو، کار و شغل من شد، و فکر و اندیشه‌ی من از تو دور و جدا نیست. (من همیشه به تو فکر می‌کنم.)

پاینده باد، خاک ایران ما

در راه تو، کی ارزشی دارد این جانِ ما؟

ای ایران، این جان ما در راه تو و برای تو ارزشی ندارد، امیدوارم این خاک ایران ما همیشه پاینده و استوار و جاودان باشد. (بماند.)

خاکِ دشت بهتر از زر است

سنگِ کوهت درّ و گوهر است

سنگ کوه‌های تو مانند مروارید و گوهر، بارزش است و خاک دشت‌هایت از طلا بهتر و بارزش‌تر است.

برگو، بی‌مهر تو چون کنم؟

مهرت از دل، کی برون کنم؟

هیچ‌گاه نمی‌توانم مهر و محبت تو را از دل بیرون کنم. بگو، بدون مهر و محبت تو چگونه روزگار بگذرانم؟

نور ایزدی همیشه رهنمای ماست

تا گردش جهان و دور آسمان بپاست

تا زمانی که دنیا وجود دارد و گردش زمانه پایدار است (تا ابد) نور و الطاف خدایی همیشه راهنما و هدایت‌کننده‌ی ماست.

ایران، ای خرم بهشت من

روشن تر از تو سرنوشت من

ای ایران، ای بهشت سرسبز و خرم من، سرنوشت و تقدیر من از تو روشن تر و آشکارتر است.

گر آتش بارد به پیکرم

جز مهرت در دل نپرورم

اگر در سخت ترین شرایط باشم و آتش مثل باران بر بدنم بیارد به جز مهر و محبت تو هیچ چیزی در دلم پرورش نمی دهم.

از آب و خاک و مهر تو سرشته شد دلم

مهرت از برون رود چه می شود دلم

وجود من (دلم) با آب و خاک و مهر و محبت تو آمیخته شد. اگر مهر و محبت تو از وجودم بیرون برود دلم چه می - شود؟ (اگر مهر و محبت و عشق تو از درونم بیرون رود، از بین خواهم رفت.)

درس هشتم

تاریخ ادبیات

بیت «چو ایران نباشد، تن من مباد / بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد» سروده‌ی فردوسی است.
کوروش، سلسله‌ی هخامنشی را در ایران بنیان نهاد.
شعر «من، آریو برزن / فرزند ایرانم / در آخرین سنگر / اینک تنم، جانم» سروده‌ی اسدالله شعبانی است.
متن درس «آوازی برای وطن» نوشته‌ی «محمد دهریزی» است.
شعر «وطن دوستی» سروده‌ی علی اکبر دهخدا است.

معنی و مفهوم درس

دفاع از میهن

چو ایران نباشد، تن من مباد / بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد
وقتی ایران وجود نداشته باشد وجود و تن من نیز نباشد و در زمان نبودن ایران حتی یک تن نیز در این سرزمین زنده نباشد.
در میان این همه شکوه و جلال، ناگاه تاخت و تازی سهمگین از سوی باختر، آغاز گشت.
در میان این همه بزرگی و شکوه، ناگهان حمله‌ای ترس‌آور و خوفناک از سوی مغرب (مقدونیّه) آغاز شد.
وقتی که اسکندر آهنگ ایران کرد / هر جا که شهری دید / با خاک، یکسان کرد.
وقتی که اسکندر مقدونی قصد حمله به ایران را کرد در سر راهش هر جا که شهری را دید آن‌جا را به‌طور کامل نابود کرد.
اسب سردار با یال فرریخته و دم برافراشته، پیش از اسب‌های دیگر، سوار خود را به بالا می‌کشانند.
اسب آریو برزن، سردار و فرمانده‌ی ایرانی، با موی گردن فرو ریخته‌اش و دم بالا برده‌اش جلوتر از اسب‌های دیگر، سوار خود را به بالا می‌کشانند و پیش می‌برد.
من، آریو برزن / فرزند ایرانم / در آخرین سنگر / اینک تنم، جانم
من، آریو برزن، سردار ایرانی و فرزند میهن عزیزم ایران هستم که در آخرین سنگر زندگی‌ام قرار گرفته‌ام اکنون این تن و جان من که برای فدا کردن در راه ایران آماده است.

آیا باید تسلیم شد و چیرگی دشمن را بر خانمان دید و خواری و خفت را به جان خرید یا جنگید و خاک وطن را از خون خود گلگون کرد؟

آیا باید در مقابل دشمن تسلیم شد و برتری او را بر کشور دید و تحقیر و کوچک شدن با همه‌ی وجود را پذیرفت، یا با دشمن جنگید و با جان فشانی و خون خود، خاک وطن را سرخ رنگ نمود.

آریو برزن با شمار اندکی از سپاهیان خود، به سپاه عظیم دشمن، یورش برد. گروهی بسیار از آنان را به خاک افکند.

آریو برزن با تعداد اندکی از سپاهیان به سپاه بزرگ دشمن حمله کرد و بسیاری از آنان را کشت.

هنوزم ز خردی به خاطر دَرست که در لانه‌ی ماکیان، بُرده دست

هنوز از دوران کودکی‌ام به یاد دارم که یک روز دست در لانه‌ی مرغی خانگی بردم.

به منقارم آن سان به سختی گزید که اشکم چو خون از رگ، آن دم، جهید

با منقار، آن گونه به سختی مرا نوک زد که در آن هنگام اشک چشم من مانند خونی که از رگ بیرون می‌زند، جاری شد.

پدر، خنده بر گریه‌ام زد که هان! وطن داری آموز از ماکیان

پدر از گریه‌ی من خندید و گفت که آگاه باش و وطن‌داری و وطن دوستی را از مرغ خانگی یاد بگیر.

درس نهم

تاریخ ادبیات

شعر «سرای امید» سروده‌ی هوشنگ ابتهاج (سایه) است.

معنی و مفهوم درس

سرای امید

بر بامت سپیده دمید

ایران ای سرای امید

ایران، ای خانه‌ی امید و آرزو، بر بام تو سپیده و پیروزی طلوع کرد.

خورشیدی خجسته رسید

بنگر کزین ره پر خون

نگاه کن که از این راه پر از رنج و سختی، خورشید پیروزی و مبارک رسید.

شکوه شادی، افزون است

اگر چه دل‌ها پر خون است

اگرچه دل‌ها پر خون و ناراحت هستند اما شکوه و عظمت و شادی زیاد است.

که دست دشمن، در خون است

سپیده‌ی ما گلگون است

سپیده‌ی پیروزی ما به رنگ گل سرخ است زیرا دست دشمن در خون است. (دشمن، مردم ما را کشته است.)

جاویدان، شکوه تو باد

ای ایران، غمت مرسد

ای ایران، امیدوارم غم و ناراحتی به تو نرسد و شکوه و بزرگی‌ات همیشگی باشد.

اتحاد، اتحاد، رمز پیروزی است

راه ما راه حق، راه بهروزی است

راه ما، راه حق و حقیقت و راه بهروزی و نیک‌بختی است و رمز پیروزی ما فقط اتحاد و همبستگی است.

صلح و آزادی / جاودانه در همه‌ی جهان، خوش باد / یادگار خون عاشقان، ای بهار / ای بهار تازه جاودان در این چمن شکفته باد.

صلح و آزادی در همه‌ی جهان، جاودانه، خوش باشد، ای یادگار خون عاشقان واقعی، ای بهار آزادی، ای بهار تازه جاودان شده در این چمن هستی، همیشه برقرار، شکوفا و شکفته باشی.

تاریخ ادبیات

نگاره‌ی «عصر عاشورا» اثر محمود فرشچیان نقّاش معروف است.
بیت‌های «نام نیکو گر بماند ز آدمی / به کزو ماند سرای زرنگار
نام نیک رفتگان، ضایع مکن / تا بماند نام نیکت، پایدار»
سروده‌ی سعدی شاعر قرن هفتم است.
مولوی از شاعران و نویسندگان قرن هفتم است.

معنی مفهوم درس

نام نیکو

در کارگاه استاد امامی، شعرهای دلنشین حافظ و جلال‌الدین محمد (مولوی)، زمزمه می‌شد.
در کارگاه استاد امامی، شعرهای خوشایند و پسندیده‌ی حافظ و مولوی خوانده و تکرار می‌شد.
غرور آفت هنر است.

غرور، تکبر و خود بزرگ‌بینی، بلای هنر است.

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

اگر نام نیکو و خوب از انسان باقی ماند بهتر است از این که خانه‌ای طلاکاری شده از او باقی بماند.

نام نیک رفتگان، ضایع مکن تا بماند نام نیکت، پایدار

نام نیک و خوب گذشتگان و رفتگان را خراب و تباه نکن تا نام نیک تو نیز پایدار باقی بماند.

درس یازدهم

تاریخ ادبیات

خواجه نصیرالدین توسی، ریاضی‌دان، نویسنده و ستاره‌شناس بزرگ ایرانی در قرن هفتم زندگی می‌کرد. خواجه نظام‌الملک توسی، دویست سال پیش از خواجه نصیرالدین توسی مدارس شبانه‌روزی «نظامیه» را تأسیس کرد و در شهر «ری» نیز «رصده‌خانه‌ای» ساخت. سعدی هم در «نظامیه» تحصیل کرده است.

معنی و مفهوم درس

نقش خردمندان

در این هنگام، آشوب دیگری برخاست.

در این زمان، قیام و آشوب دیگری به‌وجود آمد. (بلند شد)

بار دیگر نگرانی و اندوه، قلب مردم را درهم فشرد.

یک بار دیگر، نگرانی و غم، قلب مردم را آزار داد و آن‌ها را ناراحت کرد.

مردم، وحشت‌زده از خواب برخاستند، همه می‌گریختند و گمان می‌کردند، حادثه‌ی ناگواری پیش آمده است.

مردم با ترس و وحشت بیدار شدند، همه فرار می‌کردند و خیال می‌کردند، اتفاق بدی رخ داده است.

تاریخ ادبیات

شاهنامه اثری منظوم از فردوسی است.
چهارمقاله اثر منشور نظامی عروضی است.
حکایت «بوعلی و بانگ گاو» از کتاب چهارمقاله نقل شده است.
شاهنامه سراسر شعر است.
فردوسی استاد بی‌همتای زبان فارسی است.
فردوسی نزدیک به سی سال برای نوشتن شعرهای شاهنامه تلاش کرد.

معنی و مفهوم درس

فردوسی، فرزند ایران

به چهره، نکو بود بر سانِ شید
ولیکن همه موی، بودش سپید
از نظر چهره و ظاهر مانند خورشید، نیکو و زیبا بود اما تمام موی او سفید بود.
چو فرزند را دید، مویش سپید
بشد از جهان، یکسره ناامید
وقتی فرزندش را با موی سفید دید کاملاً از جهان ناامید شد.
چو آیند و پرسند گردن کشان
چه گویم از این بچه‌ی بد نشان؟
وقتی پهلوانان بیایند و از این بچه‌ی بد نشان (سفید موی) سؤال کنند، چه بگویم؟
چه گویم که این بچه‌ی دیو، کیست
پلنگ دو رنگ است یا خود پری است
چه بگویم که این بچه‌ی دیو، کیست. این بچه، پلنگ دو رنگ است یا خود فرشته است.
بخندند بر من، مِهان جهان
از این بچه، در آشکار و نهان
بزرگان جهان در آشکار و نهان به خاطر این بچه به من می‌خندند و مرا مسخره می‌کنند.
یکی کوه بُد، نامش البرز کوه
به خورشید نزدیک و دور از گروه
کوهی وجود داشت که نامش کوه البرز بود و به خورشید نزدیک و از گروه دور بود.

بدان جای، سیمرغ را لانه بود که آن خانه از خلق، بیگانه بود

در آن کوه، لانه‌ی سیمرغ وجود داشت که از مردم و آفریده‌ها خالی و بیگانه بود.

نهادند بر کوه و گشتند باز برآمد بر این، روزگاری دراز

کودک سفیدموی را روی کوه گذاشتند و برگشتند و از این ماجرا، زمان زیادی گذشت.

پدر، مهر بُرید و بفکند خوار جفا کرد بر کودکِ شیرخوار

پدر مهر و محبت را از فرزند قطع کرد و با خفت و ذلت او را دور انداخت و بر کودک شیرخوار ظلم و ستم کرد.

خداوند، مهر آن کودک را در دل سیمرغ افکند.

خداوند، مهر و محبت آن کودک سفید موی را در دل سیمرغ انداخت.

بدین گونه بر، روزگاری دراز برآمد که بُد کودک آنجا به راز

این گونه روزگاری طولانی که کودک در آن کوه پنهان و به‌صورت یک راز زندگی می‌کرد، گذشت.

مانند دایه‌ای مهربان، تو را پرورده‌ام.

مثل یک سرپرست و مادر مهربان تو را پرورش داده و بزرگ کرده‌ام.

همان گه، بیایم چو ابر سیاه بی‌آزارت آرم، بدین جایگاه

همان لحظه مثل ابر سیاه پیش تو می‌آیم و بی‌آزار و اذیت، تو را به این مکان می‌آورم.

دل سام شد چون بهشتِ برین بر آن پاک فرزند، کرد آفرین

دل سام، پدر زال، هم‌چون بهشتِ اعلی شد و به آن فرزند پاک، آفرین گفت.

بوعلی و بانگ گاو

مرا بکشید که از گوشت من هریسه، نیکو آید.

مرا قربانی کنید که از گوشت من آشی (حلیمی) خوب به دست می آید.

اطباً در معالجت عاجز ماندند.

پزشکان در درمان ناتوان ماندند.

elf دهیدش تا فربه شود.

به او elf بدهید تا چاق شود.

درس سیزدهم

تاریخ ادبیات

درس «روزی که باران می‌بارید» اثر «محمد میر کیانی» است.

شعر «بال در بال پرستوها» سروده‌ی «بیوک ملکی» است.

معنی و مفهوم درس

بال در بال پرستوها

می‌رسد آخر، سوار سبزپوش	بال در بال پرستوهای خوب
شالی از پروانه‌ها بر روی دوش	جامه‌ای از عطر نرگس‌ها به تن
سرانجام بهار، این سوار سبزپوش، همراه پرستوهای خوب و گل‌ها و نرگس‌ها با پروانه‌ها می‌رسد.	
ابر با رنگین کمان، پل می‌زند	پیش پای او به رسم پیشواز
بر سر هر شاخه‌ای گل می‌زند	باغبان هم، باغبان نوبهار
به رسم پیشوازی و استقبال از مسافر، ابر بر سر راه او با رنگین کمان پل زیبایی ایجاد می‌کند و باغبان نوبهار (خداوند) نیز بر سر هر شاخه‌ای از درختان، گل زیبایی می‌زند. (شاخه‌ی درختان پرگل می‌شود.)	
باز توی کوچه‌ها سر می‌کشند	تا می‌آید، پرده‌ها از خانه‌ها
از میان پرده‌ها پر می‌کشند	مرغ‌های خسته و پر بسته هم
تا سوار سبزپوش و همراهانش از راه می‌رسند دوباره پرده‌ها از هر خانه‌ای توی کوچه‌ها را می‌بینند و به آن‌جا سر می‌کشند و مرغ‌های اسیر، از بین پرده‌ها پرواز می‌کنند.	
باز هم فواره‌ی گنجشک‌ها	در فضای باغ‌ها پر می‌شود
شاخه‌ها درباره‌ی گنجشک‌ها	هر کجا سرگرم صحبت می‌شوند
باغ‌ها پر از گنجشک می‌شود و دوباره در هر جایی که شاخه‌ها درباره‌ی گنجشک‌ها حرف می‌زنند، صدای گنجشک‌ها نیز در فضای باغ پر می‌شود.	

باز می‌پیچد میانِ خانه‌ها

بوی اسفند و گلاب و بوی عود

می‌رسد فصل بهاری جاودان

فصلی از عطر و گل و شعر و سرود

دوباره با آمدن بهار بوی اسفند و گلاب و عود در خانه‌ها می‌پیچد و فصل بهاری همیشگی و فصلی از عطر و گل و شعر و سرود فرامی‌رسد.

درس چهاردهم

تاریخ ادبیات

درس «شجاعت» نوشته‌ی استاد «احمد بهمنیار» است.

معنی و مفهوم درس

شجاعت

سردار لشکری که با تدبیر و مهارت، فرمان عقب‌نشینی می‌دهد و سپاه خود را از خطر می‌رهاند، شجاع است.

سردار لشکری که با اندیشه و استادی و مهارت، دستور عقب‌نشینی می‌دهد و سپاه و سربازان خود را از خطر نجات می‌دهد، شجاع است.

درس پانزدهم

تاریخ ادبیات

شعر «کاجستان» سروده‌ی محمدجواد محبت است.
درس «زیر آسمان بزرگ» اثر ترور رومین و ترجمه‌ی مجید عمیق است.
حکایت «حکمت» از باب اول گلستان انتخاب شده است.
گلستان هشت باب (قسمت) دارد که باب اول آن «در سیرت پادشاهان» است.

معنی و مفهوم درس

کاجستان

در کنار خطوط سیم پیام خارج از ده، دو کاج روییدند
در کنار سیم‌های مخصوص پیام در خارج از روستا، دو کاج روییدند. (سبز شدند و رشد کردند).
سالیان دراز، رهگذران آن دو را چون دو دوست می‌دیدند
سال‌های طولانی، عابران و رهگذران، آن دو کاج را مثل دو دوست می‌دیدند.
روزی از روزهای پاییزی زیر رگبار و تازیانه‌ی باد
یک روز از روزهای فصل پاییز در زیر رگبار و وزش شدید باد...
یکی از کاج‌ها به خود لرزید خم شد و روی دیگری افتاد
یکی از کاج‌ها توان و قدرتش را از دست داد و خم شد و روی کاج دیگری افتاد.
گفت: «ای آشنا، ببخش مرا خوب در حال من، تأمل کن»
گفت: «ای کاج آشنا من را ببخش و خوب در احوال من فکر کن»؛
ریشه‌هایم ز خاک، بیرون است چند روزی، مرا تحمل کن
ریشه‌های من از خاک بیرون افتاده است، چند روز وضعیت و حالت مرا تحمل کن.
کاج همسایه، گفت با نرمی: «دوستی را نمی‌برم از یاد،

کاج همسایه به نرمی و آرامی گفت: دوستی بین خودم و تو را یاد نمی‌برم.

شاید این اتفاق هم روزی ناگهان از برای من افتاد»

شاید یک روز این اتفاق به صورت ناگهانی برای من هم بیفتد.

مهربانی به گوش باد رسید باد، آرام شد، ملایم شد

این مهربانی دو کاج به گوش باد رسید، باد، آرام، ملایم و سازگار شد.

کاج آسیب دیده‌ی ما هم کم‌کمک، پا گرفت و سالم شد

کاج آسیب دیده‌ی داستان ما نیز، آهسته آهسته قدرت گرفت و سالم و تندرست شد.

میوه‌ی کاج‌ها، فرو می‌ریخت دانه‌ها ریشه می‌زدند آسان

میوه‌ی کاج‌ها، به پایین می‌افتاد و دانه‌ها به راحتی، ریشه در خاک می‌زدند.

ابر، باران رساند و چندی بعد ده‌ما، نام یافت «کاجستان»

ابر نیز مدتی بعد باران را به دانه‌های کاج رساند، و بعد از آن روستای ما نام «کاجستان» پیدا کرد.

غلام هرگز دریا ندیده بود و محنتِ کشتی نیازموده.

خدمتکار هرگز دریا را ندیده بود و رنج و سختی سفر با کشتی را تجربه نکرده بود.

چندان که ملاحظت کردند، آرام نمی گرفت و ملک از این حال، آزرده گشت.

هر چه قدر با خدمتکار مهربانی می کردند آرام نمی شد و پادشاه از این حالت، ناراحت شد.

ملک را گفت: «اگر فرمان دهی، من او را به طریقی، خامش گردانم.»

به پادشاه گفت: «اگر دستور بدهی من با یک شیوه او را ساکت می کنم.»

گفت: «غایت لطف و کرم باشد.»

گفت: «[ساکت کردن غلام] نهایت مهربانی و بخشش باشد.»

باری چند، غوطه خورد؛ جامه اش گرفتند و سوی کشتی آوردند.

چند بار، در آب دریا فرو رفت و بالا آمد، لباسش را گرفتند و او را به سوی کشتی آوردند.

اول محنت غرقه شدن، نچشیده بود و قدر سلامت کشتی نمی دانست.

در آغاز رنج و سختی غرق شدن را تجربه نکرده بود و قدر سلامتی، راحتی و آرامش درون کشتی را نمی دانست.

درس شانزدهم

تاریخ ادبیات

کتاب «مرد هزار ساله» نوشته‌ی «رضا حجت» است.
نام پدر و مادر ابوعلی سینا به ترتیب «عبدالله» و «ستاره» است.
شعر «چشمه و سنگ» سروده‌ی محمدتقی بهار (ملک الشعرا) است.

معنی و مفهوم درس

وقتی بوعلی، کودک بود

تازه از بستر بیماری برخاسته بود.

تازه حالش خوب شده بود.

ستاره به سیمای همسرش عبدالله، خیره شد.

ستاره به چهره‌ی همسرش عبدالله نگاه کرد و دقیق شد. (زل زد).

من او را با خون دل پرورش داده‌ام.

من او را با رنج و سختی زیاد، بزرگ کرده‌ام.

حسین دست‌بردار نبود.

حسین به کارش ادامه می‌داد.

ستاره با هیجان، چشم به دهان او دوخته بود.

ستاره با هیجان و آشفتگی با دقت به حرف‌های او توجه می‌کرد.

از کوشش و پشتکار او به ستوه آمده‌ام.

از تلاش و پی‌گیری او خسته شده‌ام.

چشمه و سنگ

جدا شد یکی چشمه از کوهسار
به ره گشت، ناگه به سنگی دچار

چشمه‌ای از کوهستان جدا شد، در راه ناگهان به سنگی برخورد.

به نرمی چنین گفت با سنگ سخت:
«کرم کرده، راهی ده ای نیک‌بخت!»

با آرامی و نرمی به سنگ محکم و سخت گفت: «ای نیک‌بخت، لطف کن و راهی برای عبور من بده»

گران سنگ تیره‌دل سخت سر
زدش سیلی و گفت: «دور ای پسر

سنگ بزرگ بد دل، محکم یک سیلی به چشمه زد و گفت: از من دور باش ای پسر،

«نجنیدم از سیل زور آزمای
که‌ای تو، که پیش تو جنُبم، ز جای؟»

من با آمدن سیل پر زور و خروشان از جایم تکان نخوردم حالا تو چه کسی هستی که در مقابل تو از جایم تکان
بخورم؟

نشد چشمه از پاسخ سنگ، سرد
به کندن دراستاد و ابرام کرد

چشمه از پاسخ سنگ، دل سرد و ناامید نشد و به کندن مشغول شد و پافشاری کرد.

بسی کند و کاوید و کوشش نمود
کز آن سنگ خارا، رهی برگشود...

بسیار زمین را کند و آن قدر تلاش کرد که از میان آن سنگ سخت، راهی باز کرد.

برو کارگر باش و امیدوار
که از یأس، جز مرگ، ناید به بار

پس برو برای هدفت کار کن و همیشه امیدوار باش که از ناامیدی چیزی به جز نابودی و مرگ به دست نمی‌آید.

گرت پایداری است در کارها
شود سهل، پیش تو دشوارها

اگر در کارهایت پایداری و پافشاری باشد، تمام کارهای دشوار در مقابل تو آسان می‌شود.

درس هفدهم

تاریخ ادبیات

شعر «کار و تلاش» سروده‌ی پروین اعتصامی است.
درس «همه چیز را همگان دانند» از کتاب «ابوریحان و ریحانه» اثر اسفندیار معتمدی انتخاب شده است.
حکایت «جوان و راهزن» از کتاب «سبحه‌الابرار» اثر «جامی» انتخاب شده است.
کتاب‌های «مثنوی معنوی» و «فیه ما فیه» از آثار جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی هستند.

کار و تلاش

به راهی در، سلیمان دید موری که با پای ملخ می‌کرد زوری

سلیمان (ع) در راهی، مورچه‌ای را دید که با پای یک ملخ، دسته و پنجه نرم می‌کرد و زور می‌زد.

به زحمت، خویش را هر سو کشیدی وزان بار گران، هر دم خمیدی

مورچه با زحمت خود را به هر سو می‌کشید و از آن بار سنگین (ملخ) هر لحظه به طرفی خم می‌شد.

ز هر گردی، برون افتادی از راه ز هر بادی، پریدی چون پر کاه

با هر گرد و غباری از راه اصلی خود خارج می‌شد و با هر بادی مثل پر کاه جابه‌جا می‌شد.

چنان بگرفته راه سعی در پیش که فارغ گشته از هر کس، جز از خویش

آن چنان سعی و تلاش می‌کرد که به‌جز خودش به فکر کسی نبود.

به تندی گفت: «کای مسکین نادان چرایی فارغ از ملک سلیمان؟»

سلیمان با تندی به او گفت: «که ای بیچاره‌ی نادان چرا از سرزمین سلیمان غافل؟»

بیا زین ره، به قصر پادشاهی بخور در سفره‌ی ما، هر چه خواهی

از این راه به قصر پادشاهی ما بیا و در سفره‌ی ما هر چیزی که می‌خواهی بخور.

چرا باید چنین خونابه خوردن تمام عمر خود را بار بردن

چرا باید این چنین رنج و سختی بکشی و تمام عمر خود را بار جابه‌جا کنی؟

مبادا بر سرت پایی گذارند

ره است این جا و مردم رهگذارند

این جا سر راه است و مردم در حال گذشتن هستند مبادا (نکند) پایشان را بر روی تو بگذارند.

میازار از برای جسم، جان را

مکش بیهوده این بار گران را

بیهوده این بار سنگین را حمل نکن و جانت را برای جسم آزار نده.

که موران را، قناعت خوش تر از سور

بگفت: «از سور، کمتر گوی با مور

گفت: از جشن و شادی و سور و راحتی کمتر با مورچه حرف بزن زیرا برای مورچه ها صرفه جویی و خرسندی از جشن و مهمانی خوش تر و بهتر است.

که خود، هم توشه داریم و هم انبار

نیفتد با کسی ما را سر و کار

سر و کار ما با کسی نمی افتد (محتاج کسی نمی شویم) زیرا خودمان هم غذا (ذخیره) داریم هم جایی برای نگه داری آن (انبار).

من این پای ملخ، ندهم به صد گنج

مرا امید راحت هاست زین رنج

من از این همه رنج و سختی آرزوی آسودگی و راحتی دارم و این پای ملخ به ظاهر کم ارزش را به صد گنج نمی -
دهم.

ز مور آموز رسم بُردباری

گَرَت همواره باید کامکاری

اگر همواره برای تو پیروزی و کامروانی لازم است پس از مورچه، روش صبر و پایداری را یاد بگیر.

مکن کاری که هُشیاران بخندند

مرو راهی که پایت را ببندند

به راهی نرو که گرفتارت کنند و کاری انجام نده که انسان های هشیار و عاقل به تو بخندند. (تو را مسخره کنند).

ره امروز را مسپار فردا

گه تدبیر، عاقل باش و بینا

هنگام اندیشه و فکر، عاقل و بینا باش و کار امروز را به فردا نسپار.

که شد پیرایه ی پیری، جوانی

بکوش اندر بهارِ زندگانی

در دوره ی جوانی تلاش کن زیرا جوانی زینت و زیور و زیبایی دوره ی پیری است.

نیایش

این درختانند همچون خاکیان دست‌ها برکرده‌اند از خاکدان

این درختان مانند انسان‌ها دست‌های نیاز خود را از این جهان بالا آورده‌اند.

با زبان سبز و با دست دراز از ضمیر خاک، می‌گویند راز

با زبان گویا و با دستی بالا آمده به سوی خدا از درون خاک، با خداوند راز و نیاز می‌کنند.